میکروفیلم تهیه شد

۱۳۸۶/۴/۳۰

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب جنگ (بیاضی شکل) کاغذ آبی روشن و ...

مؤلف متن جامع شاهزاده خورشید محشی ...

شارح ... مترجم ...

تاریخ تحریر سده ۱۳ ق نوع خط نستعلیق تحریری و نسخ تعداد سطر مختلف

جزء کتب ادبیات زبان فارسی عدد اوراق ۸۳

طول ۲۱ عرض ۱۰ شماره عمومی ۲۳۷۵۷

وقفی حاج سید علی اصغر اصغرزاده
خریداری ... تاریخ ... وقف / خریداری ...

ملاحظات ...

۸۷

مؤلف متن جامع .... محشی ....

شارح .... مترجم ....

تاریخ تحریر سنه ۱۳۰۵ ق نوع خط نستعلیق تحریری و ... تعداد سطر مختلف

جزء کتب ادبیات زبان فارسی عدد اوراق ۸۳

طول ۲۱ عرض ۱۰ شماره عمومی ۲۳۷۵۷

وقفی حاج سید علی اصغر اصغرزاده / خریداری .... تاریخ .... وقف / خریداری ....

ملاحظات ....

۸۷

کرفت ... [illegible]

زینب حیکت زینب بمیرد پدرت [illegible]

رفته نزد یکیست که مراجعت نماید آن طفلک [illegible]

[illegible]

رفته از مفارقت پدر شکسته بنیاد

کرد و بخواب رفت در عالم واقعه پدرش را دید

که از سفر آمده است و او را در آغوش گرفته التفات در عالم

واقعه پدر کله گدایی میکرد که از شاه تا که عرض راه را

رسیده بود پدرش عرض نکرد

رفت با ... [illegible]

[illegible] منزل [illegible]

ناگاه بخت بد او را از خواب بیدار کرد همین که چشم

خود را باز کرد پدر را ندید سه دفعه فریاد برآورد

چرا نشینه دوید دامن عمه اش زینب را گرفت

عمه پدرم [illegible]

[illegible]

چون دید زینب قرارم بگرفت زلطف دلداری ام

زینب بغل گرفت ... رقیه خاتون پدرش را در

خواب دیده و آرام نمیکرد سر او را به سینه چسبانید

و میگفت [illegible]

[illegible]

اطفال حسین گفت عمه من میخواهم بابم ببینم
بودم تو خواب ... بسفر رفته اکنون
اطفال همه بگریه صدا را بلند کردند
از صدای شیون یزید ملعون از خواب بیدار شد گفت
چه واقع شده گفتند این یتیم طفل سه ساله ... امام
جای ... از خواب دیده آرام
نمیگیرد آن ملعون گفت طفل ... گشته و زنده ... [illegible]
سر پدرش را از حجره او ببرید تا آرام بگیرد ... [illegible]
رویم بغیر مرده آن ملعون سر امام مظلوم در طبقی از طلا
گذاردند و سرپوش بر روی او نهاده بدر خرابه ...
اللی خبر به هیچ خانواده ... در میان خرابه ...
بود بیکس ... و گفت جانت [illegible]
[illegible]

ناگاه از در خرابه صدا بلند شد اطفال ...
داخل شدند آن قاب و سرپوش ... روی
آن طفل بر زمین گذاردند اطفال ... که ...
بر قاب و سرپوش ... گفتند ... طعام نیستم
... را نخواهم ... بابا ...
فریاد برآورد ... اینسرپوش ... [illegible]
که روی ... نشینم ... گفت عمه ... میبرد
[illegible]
ناگاه برداشتم ... از روی قاب ... [illegible]
بنمای ... [illegible]
[illegible]

رقیه گفت عمه زود این سر نوش را بیاور تا ببینم [illegible]

آه وا ویلا چه گویم چشم آن کودک چه دید یک پدر سر بریده

ریشش گلگون ز خون خضاب از طفلک فریاد برآورد عمه

این سر که نباشد بابا [illegible] دارد [illegible]

رقیه سر را به سینه گرفت لب بر حنجر بریدهٔ پدر گذارد

فقالت یا ابتاه من الذی خضبک

بدمائک یا ابتاه من الذی قطع وریدک

یا ابتاه من الذی ایتمنی علی صغر سنی ای بابا [illegible]

نمیدانم کدام ظالم ریشترا گلگون [illegible] خضاب [illegible]

بزرگوار نمیدانم کدام ظالم مرا در کودکی یتیم نمود و کدام

ظالم رگهای گردن تو را قطع کرد

زینب بگمان آنکه آن طفل غش کرده یا بخواب رفته دقیقه

اهل بیت آرام کرد بعد او را حرکت داد دید با پدرش هم

[illegible] با اخت [illegible] رسیده و سیلاب اشک از دیده جاری

گفت ای دختر برادر عزادار تو [illegible] لب [illegible] مصیب

اهل بیت تازه شد زینب مکشف سر
امنوقت کفن و کافور از کجا بیاورم بگردد و
بگفت جسد آن طفل بروی خاک انجا بهر افتاد
تعجبی ندارد این دختر جان مظلوم است اگر
سر بریده و سه شب جسدهای ایشان بروی نفی
کربلا مانده یزید را خبر دادند که طفل امام حسین
از دنیا رفته یزید با آن همه شقاوتی که
به اهل بیت داشت حکم کرد که زود بروید
و نعش طفل امام حسین را بخاک بسپارید
نمیدانم یک خدا پرست در کربلا نبود

یزید غساله از برای طفل حسین روانه نمود
امر کرد به تجهیز و تکفین او بروند همینکه
ضعیفه غساله آن طفلک را برهنه نمود دید
اعضای آن طفلک سیاه شده ضعیفه غساله
فریاد برآورد چه واقع شده زینب بگریه
درآمد و گفت بجای کفش شمر ملعون آمده است
تعجب ندارد این دختر مظلوم است اگر
ده نفر ایشان ده که سرکرده ایشان اخنس بن
زید لعین بود اسبهارا نعل تازه بسته
و بر جسد آن مظلوم تاختند

اهل بیت تازه شد زینب مکفن در
امتوفت کفن و کافور از کجا بیاورم بگرید و
بکشت جسد آن طفل بروی خاک انداخت افتاد
نحیبی ندا داد این دختر همان مظلوم است که
سه روز دوشنبه جسد نازنین او بروی نقش
کربلا ماند یزید را خبر دادند که طفل امام حسین
از دنیا رفته یزید با آن همه شقاوتی که
بر اهل بیت داشت حکم کرد که زود برید
و نعش طفل امام حسین را بخاک بسپارید
نمیدانم یک خدا پرست در کربلا نبود

یزید غساله از برای طفل حسین روانه نمود
او کرد به تجهیز و تکفین او بپردازند همینکه
[illegible] عدد دید

[illegible]

دید لعین بود اسمعاه نخل تازه بشکسته
و بر جسد آن مظلوم تاختند

[illegible]

اهل بیت تازه شد زینب مکشف در

امروز کفن و کافور از کجا بیاورم یکروز و

یکشب جسد آن طفل بروی خاک انداخته (افتاد)

نعشی ندارد این دختر همان مظلوم است که

سه روز و سه شب جسد نازنین او بروی (نقش)

کربلا ماند یزید را خبر دادند که طفل امام (حسین)

از دنیا رفته یزید با آن همه شقاوتی که

به اهل بیت داشت حکم کرد که زود بروید

و نعش طفل امام حسین را بخاک بسپارید

نمیدانم یک خداپرست در کربلا نبود

یزید غساله از برای طفل حسین روانه نمود

امر کرد به تجهیز و تکفین او بپردازند همینکه

[illegible]

[illegible]

د

زن [illegible]

و بر جسد آن مظلوم تاختند

[illegible]

بعد از [illegible] امام [illegible]

هیچ علمی در دنیا [illegible] بیشتر از [illegible]

نیست [illegible] واقف گردیم در ذیل [illegible]

که حضرت [illegible] آه سردی [illegible]

آنچه بر ما روی [illegible] باشد با [illegible] دارد در [illegible]

علم در همان [illegible] که از [illegible]

[illegible] شاید آنچه خداوند ما را [illegible]

[illegible]

[illegible]

چو آفتاب بصورت نقاب داری [illegible]

[illegible]

هر که [illegible] در دل بنی آدم [illegible]

[illegible]

فی ذمة من قال لا اله الا الله محمد رسول الله علیاً ولی الله

[illegible]

وقع اسم الله [illegible]

[illegible] فضل الله من [illegible] الباب و [illegible]

[illegible]

[illegible]

از بلال ابن نافع مرویست که در وزیر علم عمر سعد

میبودن الیاده بودم عربی بشنوم خندان بنزد

عمر سعد آمد و گفت یا عمر ابشر ده بصد زد وقال

الملعون و ما البشاره گفت این حسین بود

کشته بلال میگوید گفتم خدا دانست اشقید که

میتوانه حسین را بکشد گفت بخدا اگر تقدیر [illegible]

دیدم که حسین از اسب افتاد

[illegible] از زین افتاد

[illegible] از صدر زین [illegible]

[illegible] عرش [illegible]

[illegible]

بلال میگوید رفتم به قتلگاه که خبری معلوم کنم دیدم بعزت

و بنی مروان و بنی زیاد و بنی زبیر اجماع کرده اند از شام

یکدیگر با هم میرفتند و مردم [illegible] کشیده [illegible]

در کودکان قشقشه میکردند دیدیم از پس که مردم
چه جبر شنیده نقشه را هم چنان مشغول بکین دادن است
و حضرت از دنیا میرود ملال گویند خود را به قیقه
رسانیدم دیدم جمیع لشکر شمر [illegible] ابن اسحق و [illegible]
غنوی و [illegible] ابن [illegible] و ابو [illegible] خراسانی
و سنان ابن انس [illegible] و حرمله ابن کاهل اسدی و [illegible]
کندی و مالک ابن بشر اسدی و شمر بن [illegible]
از این قبیل ملاعین بر آنحضرت احاطه کرده بودند که یا جدا
رحم از دلهای ایشان برداشته بود هر یک ضربتی
آنحضرت بکار میبردند بخدا سوگند هیچ کشته [illegible]
صفا در بها ندیدم حضرت [illegible] و نوری
از دهان مبارکش بیرون میآید مثل [illegible] نور از رسول خدا
[illegible] هیچ کس گرسنه [illegible] میداد
و من گفت در آدم [illegible] چه میخوریم [illegible] شنیدم میفرمود
اسقونی شربة من الماء

[illegible]

مرا تشنگی [illegible]
زیرا چه مرا جواب دهید

[illegible]

زداغ اکبر [illegible] بگویم این
که [illegible] دوات [illegible] جواب دهید

[illegible] عاصی [illegible] زهرا [illegible]
[illegible] زینب [illegible] بچه [illegible]
[illegible] زینب [illegible] ای حاجی [illegible]

ملعون پیش آمد عرض کرد ای پسر ظالم میکردی حضرت
فرمود میگویم تشنه ام مرا آب بده ملعون گفت خود را
از خنگ بردار از برای تو آب آورده ام [illegible] بسم الله [illegible]
[illegible] ارادۀ [illegible] ملعون را [illegible]
خود را از روی خنگ برداشت [illegible]
زد که خون بر [illegible] فرو ریخت فرمود [illegible]
مرا خدا [illegible] امیدوار هستم که [illegible]
و دنیا [illegible]

[illegible] ای حاجی [illegible]
[illegible] زهرا [illegible]
[illegible] مصطفی و حضرت زهرا [illegible]
از [illegible] داراب [illegible]
و [illegible] جان [illegible] ای حاجی [illegible]
[illegible] جان [illegible]
[illegible]

روزی فاطمه زهرا که گل
جیبش را [illegible] میکرد
تا [illegible] بدنش [illegible]
دلنده شده از روزها [illegible]
[illegible] گریه میکرد [illegible]
[illegible] ها [illegible] داده [illegible]

ما کلیم [illegible] غم [illegible]

سینه‌م اود [illegible] ازلدن [illegible]

[illegible] ابد الدین

کرد و دوران [illegible]

سحر [illegible] دوران [illegible] حاجی ابن عطا است

ابدی [illegible] آدم [illegible]

ما بر قفس [illegible] شرم [illegible] بیت

[illegible] بعدم از زمان

[illegible] در [illegible]

احراین [illegible] قلب [illegible] بیت

بیت [illegible] دوران [illegible] ال

ابراهیم [illegible] حاجی ال

کرم در عالم [illegible] دار دو حقی

[illegible] دار دو حقی

ما [illegible] دوران اورا مسلم

[illegible] فرماد دارد حقی

دنیم [illegible] در [illegible]

عارفی [illegible]

روز [illegible] دلی

[illegible]

مرویست که چون حضرت امام حسین ع بسن هفت سال رسید لب بتکلم
نمی‌گشود و حضرت علی و فاطمه شب و روز مراقب احوال آنجناب بودند و میترسیدند
که او لال باشد حضرت فرمودند شاید در آن میان حکمتی باشد که هنوز از زبان حق
جاری نشده و حضرت صبر می‌کرد

[illegible]

تا آنکه روزی حضرت رسول در حجره فاطمه تشریف داشتند و [illegible]
نور حسین مشغول بودند که وقت نماز داخل شد حضرت رسول
سر حسین مبارک گرفته و روانه مسجد گردیدند و بمحراب عبادت تشریف
برده حسین ع پهلوی حضرت ایستاد اصحاب صف نماز را بستند حضرت
بعزم نماز ایستاده فرمودند الله اکبر که یک مرتبه حسین لب بتکلم گشود
و گفت الله اکبر حضرت رسول چون دید فرزندش حسین زبان
بتکبیر خداوند کبیر گشوده دوباره تکبیر فرمودند الله اکبر حضرت
امام حسین نیز تکبیر گفت والحاصل هر چه حضرت رسول دوباره تکبیر
تا هفت مرتبه حضرت رسول تکبیر فرمودند و امام حسین جواب گفت

این سنت است که قبل از تکبیرة الاحرام سنت است که شش
تکبیر گفته شود و هر تکبیری را خداوند عالم ثواب صد رکعت نماز
عطا میفرماید والحاصل حضرت رسول بنماز مشغول شدند
والحاصل امام مظلوم [illegible] بزرگ شد
فاطمه آمد و فرمود [illegible] امروز جای [illegible]
زبان نیکی بذکر خداوند گشود [illegible]
[illegible] آمدند و لبهای مبارک حسین ع را بوسیدند و زبان مبارک
[illegible] بیرون آورده و مکیدند [illegible]
یک مرتبه بود که حسین زبان بتکبیر گشود و دل علی و فاطمه
مسرور شد اما یک مرتبه دیگر هم آن حضرت زبان بتکبیر گشود که
[illegible] دل علی و فاطمه زدند [illegible]
که در شکارگاه [illegible]
[illegible]
بود [illegible]
[illegible]
[illegible] اقتلوا [illegible]

این [illegible] بود یکی از بزرگ علما و گفت این [illegible] آدم

اینک از دین [illegible] داد [illegible] تفسیر از سرم

آن ملعون گفت [illegible] که آب [illegible] سالم

مکر او [illegible] شهید [illegible] فکر [illegible] صحرا [illegible] از دل

بره صحرا [illegible] از آن [illegible] هم رفتند

رو شط فرات که آب بردارند که [illegible] صدای

[illegible] بلند شد چون روی [illegible] بر [illegible] دیدم

[illegible] مبارک حضرت بر سر نیزه [illegible] الله اکبر گفت [illegible]

[illegible]

این و گفته میگوید من در بازار گندم فروشان گرفته

ایستاده بودم نگاه میکردم دیدم یک دفعه هلهله از

کوفه بلند شد نگاه کردم دیدم [illegible]

هلهله [illegible] و طبل [illegible] طبل زنان و رقاصان رقص

کنان [illegible] و [illegible]

و آن [illegible] بگویم و آن [illegible]

[illegible]

تو برو بگذار [illegible]

[illegible] زادم کشته

آن ملعون عمر شمر [illegible] بود بنی سعد [illegible] و لعنت [illegible] الله [illegible]

اینک از دین میرود دادن [illegible] بالا میرود و دیدم بهوای

آن ملعون که [illegible] [illegible] هم راست

در حسرت

[illegible]

خوار [illegible] [illegible]

دل [illegible]

شکسته بدار غمش اعضای من   دل فتاده از وداع هم

برهای من

حاجی میگوید من تعجب کردم و گفتم این سر سر امام آ

یا پیغمبر زاده گفتم این سر را میدادم و از این

قوم نیها [illegible] میگیرانم

[illegible] ازینان سردار و [illegible]

[illegible] خارش [illegible]

[illegible] زینب [illegible]

خوار و زار [illegible]

دل [illegible]

میگوید همین که این خیال را کردم دیدم آن سر

بزرگوار بالای نیزه گردش کرد و نگاه تندی به من

کرد فرمود [illegible] و دیده ازین خیال [illegible]

[illegible] سعد و [illegible]

[illegible] زینب [illegible] سعد و [illegible]

[illegible] [illegible]

تو برو بگذار از ارام و هند   خوار و زار شد

با زارم گشته

[illegible]

با این دیده مینمود بقوم یا رب که آمد از این حالت

در لگن بایید سر سرور آورد آن ملعون در مجلس یزید بنهاد

و یزید ملعون چوب خیزران بر لب و دندانش میزد

[illegible]

زینب چو آن دختر امیر المؤمنین [illegible] این سخن

از برادرش شنید بگفت قصه سرش را از کجا برون آورد

کاش هر دو چشمش بر ریش پرخون امام جای که افتاد عرض کرد

کاش زینب کور شده بود و تو را باین حال نمیدید

کجا روز باشد که ریش تو از خون سرت خضاب

دیگران زینب از خون سرش خضاب نباشد

زینب سرش را بلند کرد و بر چوبه محمل از [illegible] زد

که گیسوانش پر از خون شده و بیهوش شده و بعد از آنجا

که بهوش آمد

[illegible]

آه چه ارکان همه جان داد بسان جمع حسین
کز همه جا مهر و وفا بگذرد و دست و بر سر شهزاد

در مصیبت حضرت علی و زن جهان آرا

کقتهٔ ۱۴۰۱
شعر

گفت که نگرد به مقبل ایدار آمده بین بر زن همه آمیک
زده که از حق تحمل این بر بی تحمل نشسته که دارد بر
رایت به قتشه بیت گرده که بر سر قامت قیامت برده
نرگس نو لاله دلم بر سر شکست ما از غم او داریم
از رخت همه جرد متحیر از سر مراد خرابش و ز شکر
در دلم مسی لوکاه حسین است رد کرا نکه تسکین دو دست
هی اشک یا دلم راحت مسکن زاده لیلا مرا مجتبی

ترجمه

از معصوم سوال کرده الدرایت و دیباچه حضرت فرمود الروایت
الا بیت امام الساعی جواد داستان بند بس مجده سال ها ثبت بر کند
داوراداد تماید و بخت داده در دیرا د کند کمان الرایات
عرض کردم بعد الولادات ... امام ... لا
فرمود که ... در دنیا ... خود ... در ... جان
در سکرات مرگ ... عرق ... بر ... تشنه ... اصحاب
جسم بدرد شهید است ... به خدا اندا حق
هم بدن مبارک خود ... نکرده ... دیگر ... میدان
کرد ... که ... تمام لشکر اشکست حضرت ... کرده
در عرصه ... ظلعت آد گشت به طالع

فاطمه	دو در امام	عباس	علی اکبر	(۱) ام	وما سکینه
۳	۲	۲	۲	۳	۱
فاطمه	علی	فاطمه	جناب اصغر	جابر عبدالله انصاری	
۱	۱	۱	۱	۱	

[illegible]

در هر نفسی چه بسیار گوهرهای گران بها از ما
فوت می‌شود حال که چنین است هر نفس که شد در مجلس
عزای امام مظلوم گذراند ثواب تسبیح می‌دهند و ثواب
تسبیح بهتر است از سلطنتی که خداوند عالم به سلیمان
بن داود داده عطا فرموده

[illegible]

سمنت بسی بجر ... و ملک فی
... برید سر
... خوبان ...

فکر کرد ان جامه که بر صبح عالم را پوشید ...
از پیش بردن که قصه کتبوا علی وجهه
مقطع الافنیع بل الیدین من الجمال
دید هر دو دست برو دراده دشکرد ...
و او گلی ابلقه کرد ... عقیق برادران کرد

... دل با نوران م
استغفر ... فراق ... با م
زفعت ... وداع فراق ... مع
... ازدیاد ... من ... ازدیان ...
روز را بقیر بعد برد ... با خیر ...

أنا دليك يا حليه يا ... ضنايم
حسنك مشغول و بلى ... النساء
يا محمد صلى عليك مليك النساء
هل حسنك ... مثلك الدماء و قطع الأعضاء

[illegible]

اقام الوطن الحی [illegible]

[illegible]

بعد از آن بار دوم [illegible]

اخی ما [illegible] فاعلاتن [illegible]

اخی ما [illegible]

[illegible]

اجل بیا که خریدار مرد [illegible]

ز تیغ مرگ [illegible] برابر [illegible]

پس بعد از آن [illegible]

[illegible]

و حرف خوانم از عقب دو دو [illegible]

[illegible]

یا ابتاه لم تعبد ... ما لا یسمع

یا ابتاه لست المولد ... علی صراط ...

یا ابتاه ادخلنی ... المکتوم

یا ابتاه ... المقسمین

هیچ عملی در میان اعمال مستحبه بهتر از گریه بر حسین مظلوم

نیست مترجم گوید شاید واقف شدم در ذیل حدیثی

که حضرت رضا ع میفرماید کسیکه یک آه سردی بجهت

آنحضرت از روی دلسوزی بکشد با ما خواهد بود در فردوس

اعلی در همان درجه که از برای مات ... ان شاء الله ملتفت

شوید شاید اینکه خداوند ما را بیامرزد

[illegible]

ای ما مبدا اینه ... بود وقتی بود که اکنای عرب

و همکیش ... نمانده بود در میان مخالفان اعدا و همه خواست

از امام حجت ... نماید میفرمود

بهشتیان از [illegible]

[illegible]

در قرآن [illegible] [illegible]

[illegible]

شب [illegible] [illegible]

[illegible]

پس انجناب [illegible] در قتلگاه گرد دید

جوانان همه پاره پاره برادرش به دلت ولی

بدرد آمد [illegible]

[illegible]

قاسم کشته و عون و جعفر و عباس و اصغر این هم [illegible]

چون طایر شکسته بالم از [illegible]

قرائت [illegible]

[illegible]

جماعت بگذارید تا دو ماره عیال پیغمبر را بر میدارم
بطرف خیمه ها بردم [illegible] می‌روم اجابت نمودند
در آن وقت ظالمی که اورا ابوالحتوف میگفتند یک تیر
سه شعبه بر چله کمان گذارد و آن تیر را رها کرد آن تیر
آمد بر پیشانی آنحضرت رسید

[illegible]

چون ابوالحتوف ملعون تیر را به پیشانی آنحضرت زد
پیشانی مبارکش را شکافت و خون بر صورت نازنینش جاری شد
و خون چشمهای مبارکش را فرو گرفت پس آنحضرت دامن پیراهن
عربی را آ بلند کرد که خون از رخساره مبارکش پاک کند سینه
و ناف آنحضرت نمایان شد پس ظالم دیگر از کمین

گاه درآمد و تیر دیگری بکمان گذارد و آن تیر را رها
کرد و آن تیر بر سینه مبارک جایی که صندوق علوم ربانی
بود رسید و خون مثل ناودان جاری گردید بروایت دیگر
آن تیر بقلب آنحضرت رسید آنحضرت فرمود بسم الله
وبالله وعلی ملة رسول الله پس آنحضرت خواست
آن تیر را از پیش رو بیرون بیاورد نتوانست دست
مبارک را از عقب بردند و آن تیر را از پشت سر بیرون
کشیدند

[illegible]

ترتیبات ... [illegible]

حکایت آنان عمری میشد که ... [illegible] منظفر ... [illegible]

در وقت ولادت ... [illegible] حسین ... [illegible] باان مولود شریف ... [illegible]

بواسطه خط ... [illegible]

... [illegible] حسین ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

ان ۲ اکتبر ... [illegible]

لعیی ... [illegible] حسین ... [illegible]

... [illegible]

ذات ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

ان ۲ اکتبر ... [illegible]

ای در غمت جهان بدرد و عالم گریسته

چندان هزار عالم و آدم گریسته

آدم چگونه بر تو نگرید که در غمت

جاری تو افضل همه عالم گریسته

نام تو کتابی است که تا روز حشر

بنیادش از ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] نوح ... [illegible]

... [illegible] انبیا همه با ... [illegible]

ادریس و شیث و نوح و داود ... [illegible]

الیاس و خضر و صالح و آدم گریسته

... [illegible]

در حدیث است که چون حضرت زینب خواهر امام حسین

جعفر بن یزید چون زینب دختر امام بن ابی طالب

بنا کند چون محبت کسی از زینب زیاده بود از آنجمله

بود خواسته و نمی گذشت جای خالی ندید خواهر تنها در مجلس

بخواب رفت دل اغیر نیامد که خواهر از جوانب

یک دفعه نظر نمود دید که آفتاب از دور بر سر حسین

خاموش نمی تابد که عرق بر چهره مبارکش نشسته

انجناب باد از دامن مبارکش منع آفتاب

که بر صورت خاموش نتابد بعد خواهر از خواب

دانست محبت را از برادر دید او دامن گرفته

و گفت برادر نمیتوانم از دور بنوازیده این

محبت را تلافی کنم این مصیبت خواهر از زینب

از روز عاشورا الی یک چند دیدار نکرده

که برادر را بیابی کند

—

امام زمان خسته حالی

ندیدی تشنه اخر بیغ ریش

غریب دلبر دو رستم جبین

بهر لبی حرب دست برادر جبین

نه تشنه لب نور علی اکبر

چه نه قاسم و کو علی اصغر

الحال رفت عباس ام از رشت

به یاری خرب دست برادر حسین

شه ام به چون نام آمدی

بگو ای انفاس آمدی

بگو ای حه بی حساب آمدی

به یاری طرف دستش بر ادر حسین

تجدید سرش

صُبَّت عليّ مصائبٌ لو انّها
صُبّت على الايّام صِرنَ لياليا

رسیده بر من مصائب چندان از مصیبتها
که اگر بر روزها رسیده بودی همه شب

زبان حال حضرت فاطمه

منم آن دردانه‌ام ای ابن عم و صیت [illegible] ادرم ای ابن عم

به سالی دم دو خانه‌ام [illegible] نشسته‌ام [illegible]

بیست و دو ساله عمر برآمد نهال عمرم از ریشه برآمد

در دوران عمر دو ره بر بردم [illegible] پدر [illegible]

به بر [illegible] دم [illegible] حسرتها

پس طعنه من از زنان شنیدم بریدم از عالم امیدم

[illegible] داد و [illegible] واحوال [illegible]

شنیدم صبر نمودم [illegible]

[illegible] طفلانم [illegible]

غرض ای [illegible] عالمیانم [illegible]

کمتر [illegible] نکوید [illegible]

ملبس [illegible] پس آنکه [illegible]

[illegible] فراش [illegible]

شب [illegible] جوانم [illegible]

زبان حال حضرت [illegible]

عمدا در [illegible] ای [illegible]

واه [illegible] ای [illegible]

جدا ز [illegible] سلام ایشان
[illegible] ستم شد [illegible]

فدای آن قد و بالای موزون
فدای آنکه غلطید در خون

هزاران [illegible] فدای [illegible]
[illegible] جان فدای [illegible]

عمر و ظلم و فراقت شکسته
دنیا و شنه عمرت شکسته

شکسته منتظر ادیبه ات
دل ظالمان دلی لبات

بجز من شکسته جوان بیلدی
جر کویم دو خوان از ریلو

خدا حافظ غلامان رسیدم
منم ادیب نوادر جان رسیدم

اول کسی که بعزم زیارت حضرت سید الشهداء به کربلا
رفت جابر ابن عبدالله انصاری بود با غلام خود وارد
بصحرای کربلا گردید نظر بآنکه از ترس ابن زیاد علیه اللعنه
والعذاب کسی نمی توانست بزیارت آنحضرت برود لهذا از
راه بیراهه جابر با غلام خود بزیارت آنحضرت آمدند
اما همین که وارد بزمین کربلا شدند جابر گفت ای غلام بگو
به بینم قبر امام کجاست غلام عرض کرد این قبر امام مظلوم را
نمی شناسم لیکن می بینم ابر ابابیل بالای این قبر خاک بر سر میکنند
جابر از فراست دانست که آن قبر امام مظلوم است پس
گفت ای غلام مرا ببر بر سر شط فرات چون جابر از عمر زیاد
بر دو چشم مبتلا بود غلام عصای جابر را گرفت بر سر شط فرات
آورد جابر برهنه شد و در آب رفت و غسل کرد از آب بیرون آمد
مقداری سعد کوفی که همراه خود داشت بر خود پاشید و خود را معطر
نمود و قطیفه ای بمیان بست و قطیفه بر سر انداخت مانند محرمان

در رو بقبر آنحضرت روانه شد راه همین که نزدیک قبر آنحضرت

رسید جرئت ادب [illegible] بسینه گرفت عرض کرد السلام علیک

جوابی نشنید

یا ابا عبدالله السلام علیک یا ابن رسول الله باز هم جواب

نشنید خود را بقبر [illegible] زد گفت آقای من چرا جواب

سلام مرا نمیدهی این غلام [illegible] چون تو طفل بودی من نوکر تو بودم [illegible]

حالا توقع دارم جواب سلام مرا بدهی باز هم جوابی نشنید چنان

بر سر و سینه خود زد که از هوش رفت بعد از آنکه بهوش آمد گفت

کیف یجیبک من لا رأس له چگونه جواب سلام ترا

بدهد حسینی که سر ندارد [illegible] رگهای گردنش را بریده اند و عضو عضو او را

پاره پاره کرده اند جای او را داشت که جبرئیل مهد او بود بر اشقیای

جفا سرش را از قفا جدا نموده و بر سر نیزه کرده اند [illegible] شهر بشهر دیار بدیار

برگردانیده اند در این اثنا صدای درای کاروانی شنید که از طرف شام

بغلام خود گفت برخیز تا ببینیم شاید لشکر ابن زیاد باشند ما را اذیت

کنند اما همین که نزدیک شد غلام از جای برخاست و بر روی کاروان

روانه شد

روانه شد دید که امام زین العابدین ع با سیاه پوشیده عمه و خواهران ع پیاده شده

دختران [illegible] بجا نگاه میکنند و بر سر و سینه خود میزند یکی میگفت وای جوانم

علی اکبر یکی میگفت زینبم عباس غلام مراجعت کرد بخدمت جابر

آمد عرض کرد آقای من مژده ای نور جابر گفت چه مژده داری

عرض کرد اینک امام زین العابدین با عمه و خواهران از شام

می آیند فعلا بزیارت قبر امام مظلوم مشرفند جابر گفت ای غلام

مرا بخدمت آنحضرت ببر اما همینکه غلام جابر را بخدمت آنحضرت

آورد جرئت ادب بسینه گرفت عرض کرد السلام علیک یا ابن

رسول الله جناب امام علیه السلام فرمود علیک السلام و شروع کرد

بهای های گریستن جابر عرض کرد آقای من سؤالی دارم حضرت فرمود بگو

جابر عرض کرد آقا بگو [illegible] زیارت [illegible] چه بوده حضرت فرمود

[illegible]

همین که اهل بیت بزرگوار کربلا رسیدند هر یک گریه نموده قبری بـ[illegible]

زینب

در بر گرفته از آن جمله [illegible] دو در بر گرفت میگفت

[illegible]

اینس [illegible] داد ز جدا [illegible] برآور داد بیداد از [illegible]

[illegible]

[illegible]

بیمو [illegible] المظلوم [illegible] روزت [illegible] ایام

اقبل الیه و ناقة کیابا [illegible]

[illegible] فلما [illegible]

ابنتیه فاطمه حضرت دانت [illegible]

بیارایت اهل کشیده ثم توجهن نحو المنام

انقرب مظلوم در خیمهای زینب حرم آه وفاداه

یا زینباه و یا ام کلثوم و یا سکینه و

یا رقیه هلمن الی فقد عظم المصاب

واتانی الکتاب

چون که اهل بیت بزمین کربلا رسیدند هر یک گریه [illegible]
زینب
دامن برگرفته از آنجمله [illegible] در برگرفت میگفت

[illegible]

[illegible] داد ز دست [illegible] برآورد داد بیداد [illegible]

[illegible]

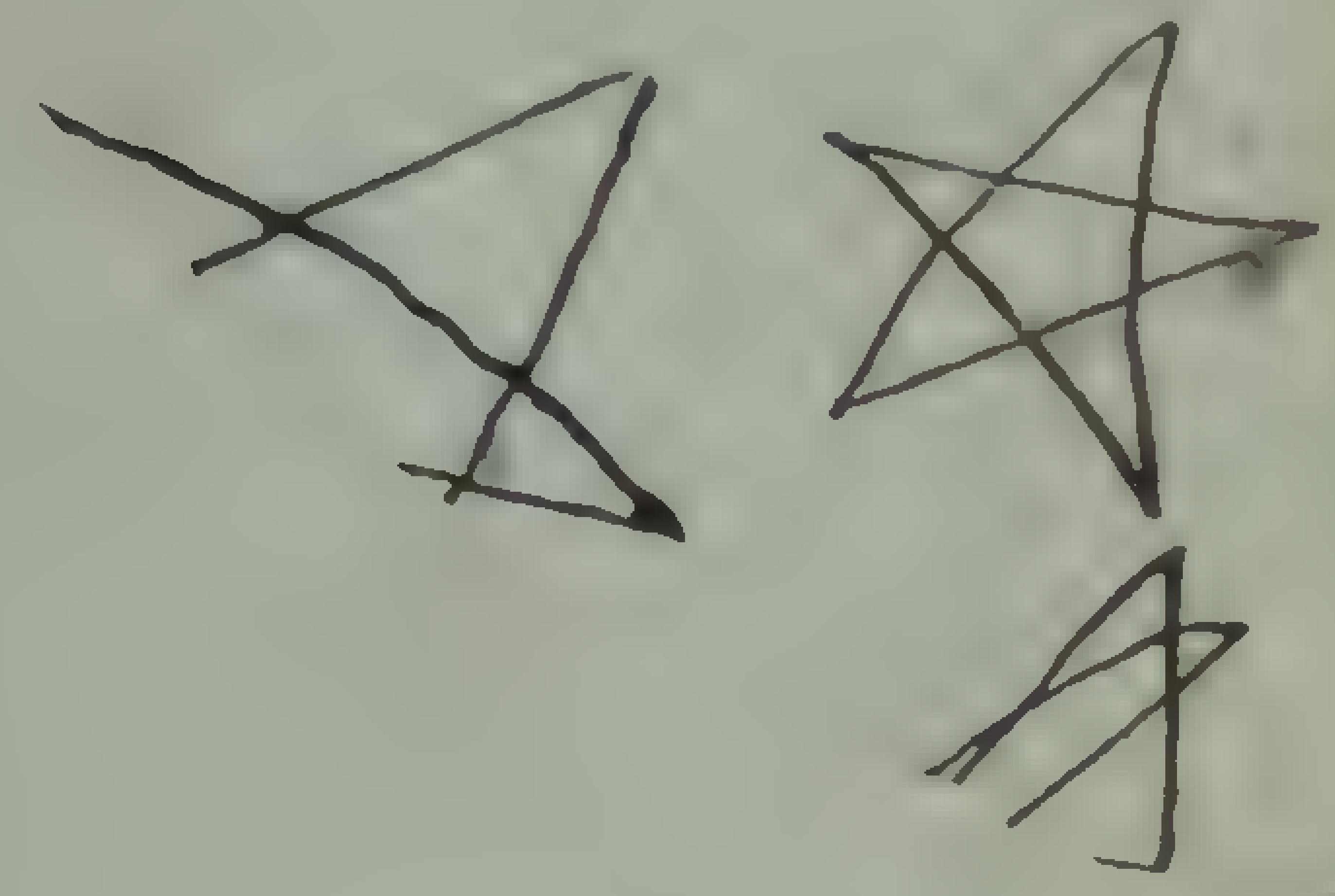

در هر زمانی که امام مظلوم غریب و بیکس
و تنها ماند یستغیث فلا یغاث
و یستجیر فلا یجار استغاثه میکرد و طلب
مینمود کسی [illegible] یاری میکرد [illegible]
اقبل الیه [illegible] ناقة [illegible]
بنت [illegible] فلما قرا [illegible]
اخته فاطمه حضرت [illegible] این ندا را
بیاراست [illegible] ثم توجه نحو الخیام
[illegible] حرم آه و قال
یا زینباه و یا ام کلثوم و یا سکینه و
یا رقیه هلمن الی فقد عظم المصاب
و اتانی الکتاب

فرمود ای حبیبان ما بما که در مصیبت شدید شد نامه
آورده اند زنان حرم [illegible] بیرون دویدند بعضی به بعضی
میافتادند و بعضی غش میکردند اما المصاب
فقد عرفنا و اما الکتاب ای مصیبت اشنا نخوام
نامه از کیست حضرت فرمود از بیت [illegible] اما چه
فاطمه از مدینه نامه نوشته تا این مضمون

بسم الله الرحمن الرحیم
من الضعیفة الذلیلة العلیلة فاطمة الی ابیها
الحسین علیها الف الف سلام والف
الف تحیة واکرام و علی عمی العباس
وعماتی واخوتی واخواتی خصوصا
اخی الرضیع علی الاصغر وعلی اولاد العم
الاماجد واحدا بعد واحد اما بعد
یا ابتاه فکانکم خلفتمونی ومن
البعد تنسونی این الوعد الذی وعدتنی
فانی قد اشرفت علی الموت من کثرة
الشوق والانتظار واعظم الفراق
فراق اخی الرضیع عبد الله فلما اتاکم
کتابی فقبلوه وشموه بنیابة عنی
واجلاله این نامه ایست از علیله ذلیله ضعیفه
بسوی پدر بزرگوارش حسین تا براد بار هزار هزار سلام
و هزار هزار تحیة و اکرام و بر عم بزرگوارم و عموزادها
و عمه ها و برادران و خواهران

اما بعد ای پدر بزرگوار حدیثی که تو با من چنین فرمودی در مدینه
از بعد رحلت جد امجد و فرمودی که بمن وعده دادی که هر وقت
علی اکبر را بدیدی به وقت سفر هم ببوسی که نزدیک است مرا از فراق
تو ای پدرم وخصوص مفارقت برادرم حسین علیه السلام
هر وقت نامه من بشما برسد زیر گلوی علی اصغر را ببوسید
و او را ببوسید بنیابت از من

[illegible]

فَلَمّا اَتَمَّ الکِتابَ تَغَیَّرَ لَونُهُ امام مظلوم
رنگ مبارکش متغیر شد بعلت آنکه فاطمه به پدر سلام
رسانیده بود همه را با لب تشنه وشمر بر سینه نشسته
فقال الحسین کَرامَةً لَکِ یا فاطِمَه اَبلَغُ سَلامَکِ
اِلی اَهلِکِ ای نور دیده ای فاطمه الان سلام ترا
میرسانم ثُمَّ تَوَجَّهَ اِلَی القَتلی روی به قتلگاه
آورد فَلَمّا وَقَعَ نَظَرُهُ عَلی جُثَّةِ اَخیهِ
العَبّاس جَلَسَ حَولَهُ وَ ناداهُ یا اَخی
یا مُساعِدی یا عَبّاس اُخبِرُکَ بِاَنَّ
اِبنَةَ اَخیکَ اَرسَلَت اِلَیکَ کِتابًا
برادر جان خبر کنم ترا که دختر برادرت نامه بمن نوشته
و سلامی بتو رسانیده ولیکن خبر ندارد که دستهای ترا از بدنت جدا کرده اند

بعد از آن ببالین علی اکبر آمد عمه بیکسی بکاء شدید

کرده گفت ... فرمود نور دیده مژده باد تورا که خواهرت

بتو سلام رسانیده و انتظار ترا دارد و نمیدانم برای تو پاره

پاره بودن ... اقتقه

این نوجوان تازه ... اکبر رشید

مقام ارواق

تو فرزند ...

[illegible]

الحمد [illegible]

عبدالله عباس فاطمه حسن

۳ ۲

۲

فاطمه ام البنین رقیه [illegible] زینب ام [illegible] خولی

۱ ۱ ۱ ۱

ابن رافع

حارث بن [illegible]

جابر عبدالله عبد [illegible]

۱ ۱ ۱

زن ظهری میگوید روزی در قبرستان عبور میکردم

دیدم زنی مثل ابر بهار گریه میکند زن دیگری را

دیدم که بر او لعن میزند رفتم نزدیک با تحیر معلوم

کنم پرسیدم این زن کیست که زار زار از همه بیشتر چه میکند

گفت ای خواهر او را نشناختی گفتم نه و آنکه لعن میزند این

ام لیلای جگر سوخته مادر علی اکبر است چه بگویم از اتم لیلای که

از روزی که بنی امیه پسر او را با دو دست [illegible] شهید

کرده اند روزها به سر قبر [illegible] همیشه در [illegible] آفتاب

می نشست و گریه میکرد [illegible]

[illegible] ان البقاء [illegible]

[illegible] الشباب [illegible]

[illegible]

[illegible]

ولا أرى في جانب الأرض حسنة أجمل
تبقى بلادي لبالي الخير الذي حل

ای خدا هرگز بخاطرم نمیرسید که نوجوان مرا بکشند
و نعش او را سه روز و سه شب در مقابل آفتاب بیندازند

ولا الشمس بالليل خرجن من حجبه
والناس عن جسمي بالسيف يفصل

ای خدا هرگز بخاطرم خطور نمیکرد که نوجوان مرا سر
از بدنش جدا کنند

ما غسلوه ولا لفوه في كفن
ولا إلى حفرة في النعش ما حملوه

ای خدا اکبر جوان عزیز مرا غسل نداد و کسی کفن ننمود و قبری
از برای جوان من آماده ننمود

فاطمه صغری بنت الحسین هر ابیات عظیمی که در مجلس روی میدهد واویلا
میگوید اما در عرب ویلا میگویند این کلام را برآورد

من تعجبت الخطوط فطفا
ومن نزع ما شاء راح النحس و
وبالادى وبالادى

ای واویلا که بدن عزیز برا حنوط ها نیست که عقب جنازه

جوان عمو راه رفت

وا ویلی و یا ویلی من صلی علیه من

آخی علیه التعب فی محله آخی قطع

ای واویلا که بر حجله جوان من ناز که نگذارد که در حجله خفت

از برای جوان من حمید

بدان که دولت بنی امیه و استیلای
غلبه از هجرت تا زمان حکومت
مروان حمار هزار ماه تمام بود پس سلطنت
وحکومت بإعانت ابو مسلم مروزی
دست بدست از بنی امیه به بنی عباس
رسید اول ایشان ابو العباس سفاح بود
و از برای استحکام امر سلطنت با امر دیگر
موافق بعضی از روایات مشهوره تدبیری
کرد با سدیف غلام خود که بقیة السیف
از بنی امیه که از زیر شمشیر بخار کریخته
بود ندان که نبات و آل مروان همه را
بقتل رسانند و احدی را از ایشان
باید باقی نگذاشت و آن تدبیر چنان
بود که خلیفه یعنی سفاح در شبی چهار
صد نفر از خواص غلامان خود را که
از همه لشکریان شجاع تر بودند طلبید
و امر نمود که اینها شمشیرها بدار برند
و در خلوت منتظر باشند هر گاه خلیفه
عمامه خود را از سر بر داشت و بر زمین
انداخت شما بیرون آیید و بر بنی امیه
حمله کنید و هر کس که باشد بقتل آورید
خلیفه امر کرد منادی با ندا که ندا کند

که خلیفه در خزانهای خود را گشوده است
و امروز روز عطا و بخشش است و هنگام
احسان است و طبل کوفتند و علمها بلند
شد مردم از هر طرف با زینت تمام روی
بدرگاه خلیفه نهادند و چون مجلس منعقد
شد و هر کس بجای خود نشست و آل زیاد
و آل مروان بر کرسیهای زرین از یسار
و یمین خلیفه نشستند خلیفه بر منبر بر آمد
و شمشیر خود را حمایل نمود و خطبه ادا
نمود پس خلیفه ملتفت بجانب بنی امیه
شد و بر ایشان گفت که امروز روز
عطا و بخشش من است پس ابتدا بکدام

یک از بنی هاشم و بنی امیه کنم همگی
گفتند ای خلیفه ابتدا بر بنی هاشم نما
که ایشان عشیره تواند و افتخار از دیگران
پس خلیفه صدا زد غلامی از غلامان خود را
و بر او گفت که بنی هاشم را بحیر قسمت و بجز
ترتیب ندا کند دیگری را بعد از دیگری
و سد بجز جواب او را بگوید و آن غلام
بسیار فصیح اللسان بود خلیفه گفت
ای غلام بنی هاشم را ندا کن بصدای بلند
تا انکه در بخشش ابتدا باو کنم پس غلام ندا
کرد که یا عبیده ابن حارث قم الینا
و خذ عطائك ای عبیده برخیز و بگیر

عطای خود را کسی جواب غلام را نداد
بعد از زمانی سدیف گفت ای آقای
من کجاست عتبة ابن حارث ابن هاشم
مفلح گفت کجاست سدیف گفت کشت
شیخی از این جماعت که او را ببیعت میکنند
خلیفه گفت را علی با ابن عبد المطلب
این غلام چونکه او غایب است اسم او را
محو کن و دیگری را نداکن پس غلام ندا
کرد که یا حمزه ابن عبد المطلب ابن هاشم
بوجه و عطای خود را از خلیفه بستان
غلام گفت ای آقای من کجاست حمزه
که او را صدا میزنند گفت کجاست
سدیف گفت او را کشت زنی
از این قوم که او را هند دختر عتبه
میگفتند در هجوم جنگ احد پس شکم مبارک
او را شکافت و جگر مبارک او را در دهان
گرفت که بخورد پس خدا جگر او را در
دهان او مبدل بسنگ کرد پس از این
جهة او را هند جگرخوار نامیدند و اثر
انگشتان مبارک او را بند بند جدا کرد
و گوش و دماغ او را قطع نمود و قلاده
کرده بگردن خود بست خلیفه گفت من ابتدا
نمیدانم اسم او را محو کن چون حاضر نیست

دیگری را ندا کن غلام گفت یا مسلم ابن عقیل ابن ابی طالب
ابن عبدالمطلب ابن هاشم برخیز و نزد من
بیا و جایزه خود را بستان سدیف گفت
ای آقای من مسلم ابن عقیل در کجاست
خلیفه گفت با او [illegible] کردند سدیف گفت
مردی از بنی امیه که او را عبدالله ابن زیاد
میگفتند او را کشت و سر او را دنبال برد
یزید فرستاد و جسد او را بریسمان بستند
و در کوچها در خاک وگل بخواری میکشیدند
و سر او را بر در دروازه اویختند خلیفه گفت
نام او را محو کن دیگری را صدا زن پس
غلام یکیک از بنی هاشم و بنی عقیل و بنی
مطلب را ندا میکرد و سدیف میگفت که او را
پسر فلان از بنی امیه بکشت و سفاح میگفت
نام او را محو کن و دیگری را ندا کن چون غلام
باگریه و ناله ندا داد که یا زید ابن علی
ابن الحسین ابن علی ابن ابیطالب قم الینا
وخذ عطائک سدیف گفت ای آقای من
زید در کجاست سفاح گفت بر او چه کردند
سدیف گفت که کشت یکی از ایشان
که او را هشام ابن عبدالملک مروان میگفتند
که او را بر شاخ درخت خرما اویختند

سرنگون و شکم او را دریدند و بعضی بر سر
دار بماند که فاخته در شکم او آشیان
گرفت و بچه کرد بعد از آن او را بزیر
آوردند و او را سوختند و خاکستر او را
بباد دادند و اولاد او را هم بعد از آن کشتند
سفاح گفت نام او را محو کن و دیگری را
ندا کن چون گفت که یا عباس بن علی
ابن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم
قم الینا و خذ عطائك کجاست عباس بن علی
ابن ابیطالب بیا و جایزه خود را بگیر پس یکی
گفت ای غافل آیا اراده مؤاخذه داری
از این جماعت بجهت آنچه نسبت به بنی اعمام
تو کرده اند یعنی از بنی هاشم همه ایشان
بدست اینها شربت شهادت
چشیدند و کشته شدند بدشت کربلا و هفتاد
نفر دیگر از اصحاب و اقارب تو و بعد
از آن اسیر کردند ایشان را در شهرها گردانیدند
سفاح گریان شد و گفت مرا با بنیها علی
بنت الخلام اسامی ایشان را محو کن
و دیگری ندا کن چون غلام با صدای بلند
با گریه و زاری و بیقراری ندا درداد که
یا بن بنت رسول الله و بهجة قلبه و قرة
عینه الحسین ابن علی ابن ابیطالب ابن
عبد المطلب ابن هاشم بیا و جایزه خود را از خلیفه

بگریه در آن وقت سدیف و کل حضار مجلس
بگریه در آمدند مردم صداها بگریه
بلند کردند و شورش در میان ایشان افتاد
سدیف گریان گفت ای غا نجاست
حسین ابن علی شهید که کجاست گفت که
کشت او را امیری از جماعت کرکر
بندهای طلا و نقره او تو بستاند و الان
در جیب تو بر کر سکهای نقره و طلا
نشر اند و در نزد تو حاضر کشته او را
در صحرای کربلا در حالتی که تشنه و گرسنه
و بیکس و بی یار بود و سینه اش را بضرب
شمشیر و نیزه و خنجر سوراخ سوراخ کردند
و بوسه گاه حضرت رسالت را با خنجر جفا
بریدند و بدن مبارک او را بضرب سنگ
و چوب و خنجر و نیزه پاره پاره کردند
و سر مبارک او را از قفا بریدند و بر سر
نیزه بسیار بلندی نصب کردند و زنان
و خواهران و دختران او را اسیر کردند
وایشان را با سر مقدس آن مظلوم و سایر سرهای
شهیدان بکوفه بردند نزد ابن زیاد لعین و از آنجا نزد
ملعون ابن ملعون لعین ابن لعین یزید
ابن معاویة ابن ابی سفیان بردند و جن
و انس بر آنحضرت نوحه کردند و اسمانهای
هفت گانه بر او گریستند که ناگاه خلیفه

نگاه کرد بسوی گروه بنی امیه بنظر غضب
وحال آنکه از غضب مرتعش شده بودند
وچشم او از غضب بر کاسهٔ سرش فرو
رفت ومانند شیر مست فریاد برآورد
وگفت مدت حیوة شما بسر آمد وعمامه
از سر برداشت وبر زمین زد وگفت
یا لثارات الحسین ای طلب کنندگان خون حسین
وای خونخواهان بنی هاشم که ناگاه
چهارصد نفر غلام مخفی صدای سفاح را
شنیدند بسرعت با شمشیرهای برهنه
بیرون دویدند وشمشیر بر بنی امیه گذاشتند
وسیف تیغ خود را برهنه کرد وخلیفه

خود هم شمشیر کشید وحمله کردند بر آن گروه
از چپ وراست واز هر جانب تا همگی
ایشان را کشتند وغلامان بنی امیه که
منتظر خروج ایشان بودند یکنفر ندیدند
که خود از سدهٔ ابواب دار الخلافه خارج
گردید مانند غراب پس نطعها بر سر
کشتها انداختند وسفاح با اتباع خود
بالای آن نطعها نشستند وطعام طلبیدند
وبخوردند وبوی خوش استعمال نمودند
ونیم کشتها زیر ایشان مینالیدند وایشان
از سر نطعها برنخاستند تا جمله بمردند
وهلاک شدند خلیفه در آن روز درهای

خزینه را گشودند و جواهر بسیار در
عساکر خود قسمت نمودند و بروایتی
آن روز را نوروز بلا نامیدند

اینجا ختم شد کتاب مکافات نامه
احوال کاملاً آن بطور مختصر عرض شود

از حسن [illegible] علیهما علیهم روایت که روزی
از روزها در کوچه از کوچهای مدینه
عبور میکردم دیدم طفلکی ماه روبروی
خاک نشسته با خاک بازی میکند اما او
بزرگی و جلال از ناصیه مبارکش ظاهر و هویدا
مردد شدم میان سلام کردن و نکردن
حدیث جناب رسول خدا بخاطرم رسید
که فرمود سبقت بگیر بدر سلام کردن
اگرچه طفل کوچکی باشد من پیش رفتم و
سلام کردم فرمودند و علیک السلام یا حسن
من تعجب کردم که چگونه مرا شناخت و اسم مرا
دانست گفتم فدای تو گردم چگونه مرا
شناختی و نام مرا دانستی فرمودند یا حسن
إنّ الارواح جنود مجنّدة [illegible]
[illegible] ارواح را پیش از اجسام خلق نموده
هر کسی در عالم ارواح یکدیگر را دیده در عالم
اجسام یکدیگر را میشناسند [illegible]
انا و بزرگ تر [illegible] فضل و کمال او بر من ظاهر
گردد گفتم فدایت شوم ما الفرق بین العقل
والنفس فرمودند حین العقل ما امرک
بالسلام والنفس ما نهاک عنه
فرمودند عقل انست که ترا امر بسلام کردن مود
و نفس انست که ترا نهی از آن میفرمود گفتم فدایت گردم

چرا با این همه عقل و کمال بروی خاک نشسته
و با خاک بازی میکنی فرمودند یا حسن
مگر قرآن نخوانده و این آیه را تلاوت
نکرده که منها خلقناکم و فیها نعیدکم
وَمِنها نخرجکم تارة اخری یعنی از خاک
خلق شده ایم و بخاک فرو میرویم و از
خاک بر میآییم دفعه دیگر گفتم فدایت
شوم از کلام طایفه و سلسله میباشید
فرمودند یا حسن چه قدر مبالغه مینمایی
نحن قوم مظلومون نحن قوم
نحن قوم مقتولون ما قوم محنت زدگان
بروزگار میباشیم گفتم فدایت گردم
بیان را زیاده بفرمایید فرمودند
انا بن محمد المصطفی انا بن علی المرتضی
انا بن فاطمة الزهراء گفتم آقا زاده اسم
مبارکت بیان فرمایید فرمودند انا حسین
الشهید المظلوم

[illegible]

این یکدفعه بود که آنحضرت بروی خاک
نشسته بودند و با خاک بازی میکردند
ولیکن بخاطر دارم دفعه دیگر را که آنحضرت
بروی خاک قرار گرفتند چه وقتی بود
بعد از ظهر روز عاشورا در آن موضعی

که از آن سرور بر زمین رسید محل سجده‌گاه
خداوند پیشانی آنحضرت بود در آنوقت
آن سید مظلوم خواست بطرف دست راست
تکیه کند نتوانست خواست بطرف دست
چپ میل کند نتوانست لمس این بود که
هر سمتی که میل میفرمود ناوک تیر بپهلوی
نازنینش می‌نشست و نیش خنجر بجگرش [illegible]
آن سید مظلوم دست مبارک دراز کرد
قدری از خاک و ریگ گرم کربلا را جمع نمود
صورت نازنین را بخاک گذاشت

[illegible]

سه مجلس حضر[illegible]

فاطمه ۲	و ... دستام ۱	عباس ۳	علی اکبر ۳
جابر بن عبدالله انصاری ۱	ابنه ... فاطمه ۱	محلس مدبر	
ام ... عبدالله ۱	ام ... لا البقع ۱	ساربان ۱	
حولی ۱۱	اخولی ۱۰		

بدان که چون نوبت ... و جلادی عقبه آن نفره مجره تا زمان
حکومت مروان حمار ... تمام بود پس سلطنت و حکومت
با عاقبت ابو مسلم مروزی دست بدست از بنی امیه
به بنی عبّاس رسید اول خلیفه ابو العبّاس سفّاح بود و از برای
استحکام امر سلطنت روزی امر دیگر موافق بعضی از روایات
مشهوره چنین بر پا کرد به یکی غلام خود که بقیة السیف از بنی امیه
که از زیر شمشیر جان در برده بودند از آل زبیر و از آل مروان همه را
بقصد ریاست خود و اعوان را با بیدار ساختن باید نگاه دارد و ...
چنان بود که خلیفه یعنی سفّاح در بین چهار صد نفر غلامان خود
که از همه لشکریان شجاع تر بود طلبیده و امر نمود که از نهان شمشیر
بردارند و در خلوت منتظر باشند هرگاه خلیفه عمامه خود را
از سر برداشت و بزمین انداخت شما بیرون آئید و بر آنچه
حمله کنید و هر کس باشد بقتل آورید خلیفه امر کرد منادی
ندا کنند که خلیفه در خزانه های خود را گشوده است و امروز روز
عطا و بخشش است و هنگام احسان است و طبل کوفتند و علم
بلند شد مردم از هر طرف با زینت تمام روی بدرگاه خلیفه نهادند
و چون مجلس منعقد شد و هر کس بجای خود نشست و آل امیه
و آل مروان بر کرسیهای زرّین از طرف روبروی خلیفه نشسته
خلیفه بر منبر بر آمد و شمشیر خود را حمایل نمود و خطبه ادا نمود
پس خلیفه ملتفت بجانب بنی امیه شده و با ایشان گفت
امروز روز عطا و بخشش من است پس ابتدا بکدام میکنم
از بنی هاشم و بنی امیه گفتند ای خلیفه ابتدا به بنی هاشم
که ایشان عشیره تواند و فخر ندارند دیگران پس خلیفه صدا زد
غلامی از غلامان خود را و به او گفت بنی هاشم را آنچه قسم و بخش

ترتیب نداشتند دیگری را بعد از دیگری و به نوعی جواب او را
بگوید و آن غلام بسیار فصیح اللسان بود ضعیفه کهف العلاء بر همه
خدای تعالی بعد این بنده تا آنکه در بخشش ابتدا با وی کنم پس غلام
یک یک از بنی هاشم و بنی عقیل و بنی عبدالمطلب را نام میبرد
و ضعیفه میگفت که او را از پیر خلاف از بنی امیه کشت و سیاح
میگفت که او را محو کنی و دیگری را نام برد پس غلام گریه
و ناله نداد که یا بنت رسول الله ثمره و مهجه قلب و قرة
عین امامی حسین ابن علی ابن ابیطالب ابن عبدالمطلب ابن هاشم قم
ایضا و هذا علی اکبر برخیزد و جایزه بخواه از خلیفه بستان
ضعیفه گفت ای غلام گویا اراده داری مرا خفه کنی از شرح حکایت
بگذر آنچه نسبت به بنی اعمام تو کرده اند جواب بشنید ضعیفه
دیگر حرفها در مجلس مخدره در آمدند و صداها را بگریه بلند کردند
و شورش در میان زنان افتاد ضعیفه گریان گریان
گفت ای غلام حکایت حسین ابن علی پرسید که حکایت گفت
که کشت او را امیری از بنی خزاعه که گردنبندهای طلا و نقره از تو
بستانند و الان در جیب تو بر گردنهای زرین نشانده و در نزد تو
حاضرند کشته او را در صحرای کربلا در حالتی که تشنه و گرسنه و غریب و بی
بیکس و بی یار بود و سینه آن مظلوم را بضرب شمشیر و نیزه و خنجر
سوراخ سوراخ کردند و بدنه گاه حضرت را با خنجر چون غربال
و بدن مبارک او را بضرب سنگ و چوب و نیزه و خنجر
پاره پاره نمودند و سر مبارک او را از قفا بریدند و بر سر نیزه
بسیار بلندی نصب کردند و زنان و خواهران و دختران او را
اسیر کردند و ایشان را با سر مقدس آن مظلوم و سایر سرهای شهدا بکوفه
بردند نزد ابن زیاد لعین و از آنجا نزد ملعون ابن ملعون لعین ابن
لعین یزید ابن معاویه ابن ابی سفیان بردند و حق داشتن که
آنحضرت تزویج کردند و داماد ای ضعیفه خانه برادر کشته که

ناگاه خلیفه نگاه کرد بسوی گروه بنی امیه
بنظر غضب و حال آنکه از غضب مرتعش
شده بودند و چشم او از غضب در کاسه
سرش فرو رفت و مانند شیر مست فریاد
برآورد و گفت مدت حیوة شما بسر آمد
و عمامه از سر برداشت و بر زمین زد و گفت
یا ثارات الحسین ای طلب کنندگان خون حسین
وای خونخواهان بنی هاشم که ناگاه چهارصد
نفر غلام مخفی صدای سفاح را شنیدند که بعجلت
با شمشیرهای برهنه بیرون دویدند و شمشیر بر
بنی امیه گذاشتند و سفاح تیغ خود را
برهنه کرد و خلیفه خود هم شمشیر کشید و حمله
کردند بران گروه از چپ و راست و از هر
جانب همه ایشان را کشتند و غلامان
بنی امیه که منتظر خروج ایشان بودند یکدفعه
دیدند که خون از سوراخ ابواب دار الخلافه
جاری گردید مانند نهر آب پس نطعها بر سر
کشتگان انداختند و سفاح با اتباع خود
بالای آن نطعها نشستند و طعام طلبیدند
و بخوردند و بوی خوش استعمال کردند
و نیم کشتها در زیر ایشان مینالیدند و ایشان
از سر نطعها برنخواستند تا جمله بمردند
و هلاک شدند خلیفه در خزینه‌های
خزانهای خود را گشود و جواهر بسیار
بر عساکر خود قسمت نمود و بروایتی آنروز را
نوروز نامیدند

[illegible]

ای دل غمین مکن چاک جگر از غم حسین

زین دیده خون ببار و بنوش آه خون خونین ببار

در حقیقت کرامت من و تو عین است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عظم الله اجورنا و اجورکم بمصیبة مولانا

و مولاکم الحسین صلوات الله و سلامه علیه و جعلنا

و ایاکم من الطالبین بثاره مع امامه المنصور

من آل بیت محمد و رزقنا شفاعة جده یوم القیمة

اللهی آمین آمین یا رب العالمین

حضرت صادق علیه السلام فرموده اند هر کس در مجلس مصیبت

جد عزیزم حسین علیه السلام گریه کند و چشمهای او گریان شود بلکه

بنشیند محزون و ملول و غمگین ما هم گریه زاری و برای او دل افسرده

باشد جایگاه منعم الاحوال دیدی ال

آنانکه خواندند ... بخدا بیان

تا عجب شد ... بنهان ... میان

آنانکه در طالب ... صلاه ... العطش العطش طفلها شان

دمشقیکه زدند کز آنان ... ازبرای

آنانکه خرج ... حلال ... نصف ... برای شان

بجود ... نصف ...

آنانکه ... حسین ...

آنانکه سیر ... طعم ... ندیدند

جرو ... ازبرای ... ز ... شان

دایی ... ارجه کل الود ...

۵۱

[illegible]

... خنجر ... خنجر ... سر تو ...

... العطش ...

[illegible]

خبر سرتم ... نه ... بیه

آنان که هوا ... نبض ایشان

ناحق شد ... نبض ایشان

آنان که در ... الملک ... صلاة ... طفلها بسان

د ... زدند کی آنان ... العطش ... ایشان

آنان که ... خلاق ... بیشه ازین ... ایشان

بزود ... که ... صدق ... نیز ایشان

آنان که ... سیه ... نمادان

افتاد ... سیماشان

دایی ... ارجه کل الود میرود

آنان که ... خورده زدند ... زد

جو ... از لب ... ایشان

[illegible]

[illegible]

هر که شد عاشق بخشش نوازند صدا

[illegible]

شعر الرحمه نشنید هر دو سینه تو

خنجری داشت چه می‌کرد دگر حلقه به پیلو

[illegible]

دل ای دو صد ... [illegible]

[illegible]

روزی از روزها حضرت [illegible] در خانه نشسته بود که ناگاه جوانی

مأمون آمده که [illegible] برخوارات گیلان میفرمود

[illegible]

چون دلگشا [illegible] ایوان درآورد [illegible] حضرت [illegible] تعجب کرد

و بر سر [illegible] جای داد و گفت ای ابن عم [illegible]

امر کرد میوه بیاورند من جمله میوه‌ها انگور بود

[illegible]

عرض کرد یا ابن عم [illegible] انگور [illegible] حضرت فرمود [illegible] انگور

بهشت از این بهتر باشد پس از [illegible] خوشه انگور گرفت

سر [illegible] آسمان بلند کرد عرض کرد اللهم [illegible]

حضرت دو دانه یا سه دانه از آن انگور تناول فرمود فوراً اثر

زهر [illegible] از گلو تا سینه و ناف حضرت [illegible] درآمد

[illegible] از جا برخاست مأمون عرض کرد یا ابن عم کجا میروی

[illegible]

حضرت [illegible] که [illegible]

تا اینکه داخل خانه شد [illegible]

دخترهای خانه را جمع کن عرض کرد [illegible]

به عیادت غریبان نمی‌آید دیگر [illegible] خواهم [illegible]

تا هر غریبی که در غربت [illegible] دچار [illegible]

[illegible]

که در [illegible] از ظلم مأمون   که در [illegible]

[illegible] آن حضرت در بستر بیماری افتاده بود [illegible]

[illegible] میفرمود

این غصه و درد و غم [illegible]
[illegible]

میفرمود [illegible] که ای طبیب [illegible] که دیده [illegible] آهم [illegible]
نادیده [illegible] فوق صدا [illegible] ابوالصلت میگوید
من در صحن خانه نشسته بودم بر غربت مولایم گریه میکردم ناگاه دیدم
یک جوان عربی [illegible] عزادار [illegible] زده بر سر و بر سینه
میزد همی میگفت وا اباالغریب وا اباالمسموم
ابوالصلت میگوید عرض کردم ای آقا از کجا آمدی و از کدام راه داخل شدی

[illegible]
[illegible]

ای ابوالصلت کردگاری که مرا از مدینه [illegible] در یک طرفة العینی از مدینه
بطوس رسانید میتواند در بسته را بگشاید منم امام محمد تقی حجت خدا

بر تو و بر جمیع خلایق داخل حجره شد سر پدر را به سینه گرفت
حضرت دیده گشود فرزند را به سینه چسبانید فرمود

ای یوسف [illegible] از [illegible] آزرده [illegible]
[illegible] آوردی [illegible]

امام جواد میفرماید صدای ناله زنی را شنیدم که [illegible] دل [illegible]
فرمود عرض کردم ای پدر بزرگوار این زن کیست [illegible] بر غربت [illegible] گریه
میکند فرمود این جده ام فاطمه زهراست [illegible] دل
پرورده [illegible] گاهی بر سر گاهی بطوس گاهی در بقیع [illegible]
فاطمه خدا ترا اجر و جزای خیر دهد پس یکی از [illegible]
حضرت [illegible] امام جواد او را [illegible] فرمود پس حضرت [illegible]
میان پیراهن بود و چیزی [illegible] بر آورد [illegible]
روانه اعلی علیین گردید حضرت جواد [illegible]
گذارد تابوت حرکت نموده از سقف خانه بیرون شد بعد از [illegible]
[illegible] در بستر خوابانید و [illegible] نمود که [illegible] حضرت [illegible]
آنگاه [illegible] با [illegible] داخل خانه شده و [illegible]

ای امام همام که پدر آقای من اکرم حضرت رضا غریب بود ولیکن
هیهات که از دنیا رفت، هرون ملعون همه را بجمعیت [illegible] حضرت را در طوس
غربت بکشتن سپردند غریب دیگر بر آتش دل آدم او [illegible] اکبر الکبرا است
هفت سال در زندان بغداد گرفتار بود همینکه از دار دنیا رفت
چهار نفر غلام سیاه رفتند و نردبانی بردند همینکه خواستند بدن آن معصوم
حرکت دهند دیدند هنوز زنجیر بپای مبارکش بود همینکه زنجیر را برداشتند
پیوسته [illegible] باز زنجیر برداشته شد جنازه حضرت را برداشتند
تا بجسر بغداد رسیدند قربان جوانمردی سلیمان شوم جمعیتی دید اهل بیت علی را
سیاه پوش دیدند جنازه آن غریب را جمع نمود نعش حضرت را در [illegible] گذاردند
در مقابر قریش بردند غسل دادند کفنی که چهار صد دینار قیمت او بود بر او
بزرگوار پوشانیدند و بر او نماز گذاردند و دفن نمودند پس از این معلوم می‌شود
که جناب موسی ابن جعفر ع هم چندان غریب نبود غریب کسی است که کفن
نداشت که فرزندش [illegible] ای تربت الغریب که بود امام حسین ابن علی
ابن ابیطالب بعرض امت جمعیت کنند و بدن نازنینش را زیر خاک پنهان دارند
ده نفر حرامزاده که سرکرده ایشان اخنس [illegible] بود [illegible] اسب تازه

بسته بود و آماده حمله شدند

اختلاف بسیار است میانه علما در باب وفات فاطمه
زهرا صلوات الله علیها بعد از وفات پدر بزرگوارش از شصت
بیشتر و از صد روز کمتر گفته اند اما علامه مجلسی رحمة الله علیه در بعضی
از کتابهای مدت بقاء فاطمه را هفتاد و پنج روز بعد از رسول خدا
ذکر کرده اند و فرموده اند جمعی که بر فاطمه زهرا گریان شوند در وقت
شاه محزون خواهد شد

شه دو سرای که فاطمه بود دختر او
با شیعه اولاد نجابا زاختران از او

در خلقت بتول بسیار درد کرده
دارا و کار بنیر خدا از ...

بی دخترش نبست تا عرصه جزا
ماندند آن ستمگران که ...

تا آن که خدا از او و دو دلبرانش
وان گروه تا خدا او و با ... پیش

بخانه ۱۸

فاطمه خانم در خانه ما [illegible] از دنیا

رفت [illegible] از آن [illegible]

دیشب آن [illegible] دستهای نازنینش مجروح شده بود خود [illegible]

میگفت باید [illegible] که در خانه

[illegible]

نخواهیدم [illegible] علاقه میدارم

روزی [illegible] آورده [illegible]

[illegible] مشغول

[illegible] حقیقی است [illegible] در زمان [illegible]

هرگز [illegible] مشغول [illegible] امروز [illegible]

[illegible] مشغول شده [illegible]

این [illegible] مهربان [illegible] فراق [illegible]

[illegible]

[illegible]

و بعد [illegible] ازین [illegible] میدانم که هر روز

دیگر [illegible] مشغول [illegible]

[illegible]

[illegible] بشوید

[illegible]

علاج ... [illegible] ... کرده
علاج ... [illegible] ... کرده

گفت ... [illegible] ... کیوان ... [illegible]

بعد از ... [illegible] ... کیوان ... [illegible] ... شنیده‌ام

... [illegible] ...

شنیده‌ام ... [illegible]
شنیده‌ام ... [illegible]
... [illegible] ...
شنیده‌ام ... [illegible]
... [illegible] ...

حافظ ... [illegible] ... عذرخواهی ندارد

گفتمش ... [illegible] ... مرا
گفت ... [illegible] ... مرا
گفتمش ... [illegible] ...
گفتمش ... [illegible] ... مرا
گفتمش ... [illegible] ... از لطف ...
گفت ... [illegible] ...
گفتمش ... [illegible] ... مرا
گفت ... [illegible] ... مرا

... [illegible] ...

[illegible] ربا [illegible]

یا علی کی صدای بلند هر روز [illegible] می‌شنوند ای ارام [illegible]

یا [illegible] محبت [illegible] بی [illegible] را به [illegible]

[illegible] سینه [illegible]

یا علی هر روز [illegible] و [illegible] قرآن کن

[illegible] قرآن [illegible]

[illegible] صد [illegible] نخ [illegible]

[illegible] ده [illegible]

[illegible]

یا علی [illegible] مردم

[illegible] قرآن [illegible]

[illegible]

[illegible]

یا علی ناکام از تو دور می‌شوم و به درد جدائی من مبتلا می‌گردیده

رفتیم [illegible] رفتیم

یا علی [illegible] چند کلمه [illegible]

رفتیم [illegible]

رفتیم [illegible]

یا علی هر مردی [illegible] و هر زنی را مردی لازم است با [illegible] خوانده‌ایم

این است که بعد از [illegible] دارا و [illegible] از [illegible]

فرزندان [illegible] است یا علی امروز [illegible]

بعد از [illegible] محبت کن

[illegible] است

و [illegible] یا علی [illegible]

[illegible]

[illegible]

مبادا [illegible] زنده [illegible] از کفی

زنده [illegible] دلکش [illegible]

[illegible]

مبادا [illegible] بعد [illegible]

یا علی ... [illegible] نعش [illegible]

ز فرط ضعف ... [illegible] بستر ... [illegible] بنشین

حضرت شروع کرد بگریستن فرمود

[illegible]

[illegible]

جه بود ... [illegible]

یا زینب ... [illegible]

یا علی وصیت دیگرم این است که در حجره حقه ایست و اوراق
حقه کاغذ است و شیشه است حقه را طرف دست راستم
و شیشه را طرف دست چپ بگذار همینکه وصایای فاطمه
بانجا رسید وقت نماز ظهر داخل شد امیرمؤمنان بمسجد تشریف
بردند و در قرابت عبد که میگوید خانه داشتم جوار خانه امیرمؤمنان ع
روزی زوجه من بخانه المعصومه رفت وقت مراجعت دیدم گریه
میکند گفتم ترا چه میشود گفت والله چه بگویم بخانه فاطمه رفتم فاطمه را
دیدم جان میدهد گفتم ای زن وای بر تو چرا بالین آن مظلومه نماندی
گفت از شنیدن آن وقایع و مصیبت نتوانستم تاب بیاورم
میگوید من از جا برخاستم و از خانه بیرون آمدم اطراف خانه امیرمؤمنان
گردش میکردم بر مظلومی فاطمه گریه میکردم که در این ضمن صدای صیحه
امیرمؤمنان بلند شد گفتم یا رب مولای مرا چه شد که صیحه
زد علی اشجع شجعان عرب است اگر خدمت امیر و رسیدم
علامتش میکنم که از برای چه رفت زینبا چرا آسیمه ای ناگاه کنیزی

از خانه آنحضرت بیرون آمد از بس گریه کرده بود چشمهایش
سرخ بود گفتم ای کاربه هوناری مرا چه شده که صیحه زد گفت
چه بگویم زنانی که فاطمه را غسل میداد همین که پیراهن از تن
فاطمه بیرون کرد چشمش افتاد به پهلوی شکسته فاطمه صیحه زد
و غش کرد یا علی مجروح دیدن پهلوی شکسته فاطمه صیحه زدی
نمیدانم چه کردی در وقت احتضار حسین زهرا [illegible]
وا آرد کودال قتلگاه پسری مثل مجروح حسین را دیدی
با چهار هزار زخم

[illegible]

[illegible]

وقت نماز ظهر شد

همین که امیرالمؤمنین روانه مسجد شد فاطمه اسماء
بنت عمیس را طلبید فرمود قدری آب بیاور اسماء حکایت
میکند دیدم فاطمه چنان غسل کرد که هرگز کسی بدان خوبی
غسل نکرده بود پیراهن دامنی پوشیده در رو به قبله
خلوت شنیدم با خداوند مناجات میکند عرض میکند

[illegible]

اسماء میگوید بعد صدائی مظلومه شنیدم داخل حجره شدم
دیدم آن معصومه قطیفه سفیدی بروی خود کشید گفتم ای مادر حسنین
جوابی نشنیدم گفتم ای مادر نور معصوم جوابی نشنیدم گفتم
ای دختر پیغمبر مظلوم جوابی نشنیدم گفتم ای همخوابه علی مرتضی
بازهم جوابی نشنیدم همین که قطیفه را بلند کردم دیدم سیده زنان
از دنیا رفته بود گریان در بیدم گریه بسیاری کردم که در آن وقت
حسنین داخل شدند گفتند ای اسماء مادر ما در چه وقت است
عرض کردم استراحت کرده فرمودند ای اسماء

[illegible]

همیشه در این وقت طعامی حاضر کردم عرض کردم نور دیدگان مادر شما طعام
تناول کنید فرمودند ای اسماء آیا دیدی که ما بی مادر طعام بخوریم مگر
مادر ما از دنیا رفته است الان داخل روضه جد بزرگوار خود
شدیم صدای ابراهیم خلیل را شنیدیم که فرمود امشب میهمان فاطمه آمده

پس از آن حسنین داخل حجره شدند خود را بروی جسد
مادر انداختند مراسم تعزیه داری بجا آوردند از حضرت سلمان روایت
که چون حسنین خود را بروی نعش مادر انداختند دیدم دستهای
آن معصومه حرکت کرد آرام و حسنین را به سینه خود چسبانید که
هاتفی آواز در آورد که یا علی حسنین را از روی سینه فاطمه بردار
که ملائکه آسمانها از گریه هلاک شدند یا علی [illegible]

چه بگویم زمانی که فاطمه را غسل میداد [illegible] همین که پیراهن
از تن فاطمه بیرون کرد چشمش به پهلوی شکسته فاطمه افتاد [illegible]
غش کرد یا علی [illegible] دید پهلوی شکسته فاطمه [illegible]
[illegible] احتیاجی [illegible]
[illegible]

[illegible] دشمن [illegible] یا ولی الله [illegible]

نشانی هم نیاز درگه بی‌نیازی است که وی نیاز نیازمندان
نیکنک را که به بی‌نیازی اوست و سرافرازی سرافرازان
در سرافکندگی میدان سربازی اوست سپاس که
شهیدی است که شهیدانش شهد رضا از جام بلایش
نوشند و بقایش ست پیشه درگاه قربش است مقربانش
لباس نعز نشیب نیاز خلعت ابتلایش پوشند الله اکبر
دریای عبودیتش چه دریای پرخطریست که غواصانش
در خطر عظیم اند و مخصوصانش در ورطه فَالْتَقَمَهُ الحوت
وَهُوَ مُلِيمٌ سبحان الله صحرای محبتش چه صحرای پرآفت است
که رهروانش در عین شدت طوفان در ساحل نجّیناه
مِنَ الکربِ العظیم و محبوسان آتش نوفش در عین
شعله نیران در گلزار بَرْداً وسلاماً علی ابراهیم
وار قید غم آزاد چون حضرت ابراهیم

[illegible]

پیشوای محبت کیشان که در کربلا گشت و بمیدان بلا
تاخت و جسم خود را هدف تیر بلا ساخت در راه خدا
تیر بر جگرش زدند گفت بسم الله و با آنکه پیکان بر دلش
دوخته ناله برآورد که علی ملة رسول الله گفتند خون ترا
میریزیم فرمود فی سبیل الله گفتند سرت را می‌بریم جواب داد
توکلت علی الله گفتند تنت را در خاک میکشیم اشاره
کرد که صبراً علی بلاء الله خنجر بر حنجرش نهادند زبان گشود
که رضاً بقضاء الله سرش چون از تن جدا گشت
آهی کشید و فرمود انا لله و انا الیه راجعون

[illegible]

بلی عزیز من گفت پایانش این است و حالتش مثالش
چنین است هر که راه خلاص می‌جوید از حرکت بغیر حرکت
نمی‌جوید و هر کس سر منزل قرب می‌جوید بجز طریق اطاعت
مسلکی نمی‌پوید چنین اینها که عظیمی روی داد که عالم
مطلع شدند تزلزل در عالم ملکوت افتاد اهل زمین که
مطلع شدند بواسطه این بود که زمین بلرزش درآمد و هوا
تیره و تار شد و دریاها بموج درآمد اهل بادیه که مطلع شدند
دیدند از درخت ام معبد تغیر زه پیدا اهل مدینه خبر شدند
بواسطه شیشه خاکی که نزد ام سلمه بود و خون شده بود بیت
المقدس هر سنگی و کلوخی و بوته خاری که از زمین حرکت میدادند
خون تازه از زیرش می‌جوشید چنین ایام بلکه قلب عالم آفرینش است
وابسته صدمه که بقلب وارد آید اجزا و جوارح بطریق

اولی متالم می‌شود اما اول کسی که مطلع شد سید الساجدین
امام زین العابدین ع بود بجهت همان سنگینی بار امامت
علما میگویند اجتماع حجتین در عصر واحد حرام است بجهت آنکه
در زمان امامت جناب امیرالمؤمنین امام حسن ع رعیت
بود و تابع بود در زمان امامت امام حسن امام حسین ع
تابع و رعیت بود در زمان امامت امام حسین امام زین
العابدین تابع و رعیت بود تا آنکه در بعد از ظهر روز عاشورا
سید الساجدین بمرض اسهال مبتلا بود که ناگاه دید
سنگینی بار امامت و امانت امامت باو سپرده شد
فهمید که آن حجت از میان رفته است و منحصر باو شده است
که در آن اثنا زینب خاتون دید که زمین تزلزل درآمد
و هوا تیره و تار شد مضطربانه برخاست و دوید در خیمه امام
زین العابدین و گفت ای برادرزاده علیه [illegible]
سری بر نیزه بلند است [illegible] خدا رحم کند [illegible]

سر بیآرید جدیش فرمود عمه زینب دامن ضمیمه بر چشمش

تا به بینم پس از آن پاره که نگاه کرد دید سر پدرش امام حسین آ

فریاد کرد یا عمتی هذا راس ابی

المظلوم ای عمه

[illegible]

زینب گفت ای عمه الجوان بفدایش که بای

نیزه بر سر و سینه می‌زند گفت گفت عمه جان ای زینب

چه عیب این که آره جنبان مرا بزرگوارم امام حسین را

صیحه زد و از هوش رفت

[illegible]

همدم تن [illegible]

[illegible]

مخصوص شه بدر و شهامت حقی است

این صورت و این طلعت و این [illegible]

گیسوان عربی در اطرافش ریخته بود

[illegible]

ما را نبود کاری با ختم رسولان   ما را نبود [illegible]

بان سرور سرور   نزدیک بی دگر [illegible]

لشکر از هم بپاشد عمر سعد ملعون آمد بمیان میدان

و نگاهی بصورت شاهزاده علی اکبر کرد و فریاد

برآورد

[illegible]

نور دل لیلا بود نخبهٔ زهرا   از شعبه [illegible] بود و [illegible]

[illegible]

[illegible] اکبر [illegible]

انا علی ابن الحسین ابن علی

نحن و بیت الله اولی بالنبی

اضربکم بالسیف [illegible]

ضرب غلام هاشمی علوی

[illegible]

علی اکبر با نقاب — وارد میدان اشقیا گردید

بیکدفعه شهزاده نقاب — عمر برداشت چهره فرخ

از نور جمال شاهزاده علی اکبر روشن شد

و جمعی فرار کنند به جدال

همعرصه خورشید

زینجوان خورشید آل

لایزال

یا بود دلبر خدای

همهمه در میان لشکر افتاد باهم گفتند که اینجوان نیکو

شاید محمد مصطفی است یا این خدیو خجسته خصال

[illegible]

[illegible] میکند
[illegible] میکند
[illegible] گردیده
[illegible] گردیده
[illegible] شده
[illegible] شده
[illegible] شده

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بکلال و بحرآم الخم هیتر بود

خواجه قافیه زقفا جمع نماید زر و مال

[illegible]

[illegible]

هر دو کس خواست بران کاکل زلف افشاند

[illegible]

[illegible]

علی اکبر با نقاب وارد میدان [illegible] هر لحظه علی اکبر
نقاب را برداشت چهره [illegible]

السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا ابن امیر المؤمنین
السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا ابن سیدة نساء العالمین
السلام علیک یا ابن فاطمة الزهراء السلام علیک و علی امهاتک و
السلام علیک و علی جدک و آبائک و [illegible] مع بنیک و بنتک السلام
علیک و علی الائمة المعصومین [illegible]
السلام علیک و علی اخیک ابی الفضل العباس بن
امیر المؤمنین و رحمة الله
و برکاته

السلام علیک یا غریب الغرباء
السلام علیک یا معین الضعفاء [illegible] السلام علیک
الفقراء السلام علیک یا سید [illegible] و الفقراء
السلام علیک یا [illegible] السلطان ابا الحسن علی بن
ایها المدفون بارض طوس [illegible] الملک السلام علیک
موسی الرضا [illegible] و آبائک [illegible]
و علی آبائک الطیبین و رحمة الله و برکاته

تکبیر روز عید [illegible]
الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر
الله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا

[illegible] زن ... دو ... [illegible]
زینب ... [illegible] ... [illegible]

د طفلک صیحه زد و بیهوش شد بعد از مدتی که بهوش آمد عرض کرد

عمو این سر که شباهت بسیار به بابام دارد سر کیست زینب گفت

عموجان پدرت بمرد ... [illegible]

زینب همان است که ... [illegible]

زینب همان است ... جان ... [illegible]

د طفلک صورت بصورت پدرش گذارد و شروع کرد بکلام گفت

وجان پدر گفت یا ابتاه من الذی خضب شیبک

بدمائک یا ابتاه من الذی ایتمنی علی صغر سنی یا ابتاه

من الذی قطع وریدک ای پدر سر بریده بمیرم کدام ظالم

ریش ترا بخون سرت خضاب کرده ای بمیرم کدام ظالم مرا در کودکی

یتیم نمود ای بابای سر بریده بمیرم کدام ظالم رگ گردن ترا قطع کرد

گفت ... [illegible] ... جان داد

... [illegible] ... عشق ... [illegible]

... [illegible] ... جان ... [illegible]

یک قصه ... عشق ... بگفتم و ... [illegible]

یکروز دیگر حبه الطفل بروی ... [illegible]

هزار و این دختر ... که سه روز و سه شب ... [illegible]

او هم ... کربلا ... خبر دادند که طفلک ... [illegible]

از دنیا رفته یزید ... آن هم ... داشت

در مجالس المتقین مسطور است که طاهر ابن عبدالله دمشقی میگوید
که سالی از سفر روم مراجعت کردم بدمشق چون که مرا رفاقت
با یزید بود بخانه یزید رفتم نزد او رفتم خواب نمودم بر حرم
یزید واقع شده تا آنکه چراغها را روشن کردند یزید پرده‌ها را
در دامن حرم گذارد و کنار رفت قدری که از شب گذشت
صدای جمعی اطفال کوچک یتیم از خرابه که در پشت قصر یزید بود
بلند شد که میگفت عمه گرسنه ام یکی میگفت عمه تشنه ام یکی میگفت
عمه امشب از سرما هلاک میشوم ناگاه دیدم سر مطهر

سید الشهدا که در طشت طلائی که در نزد یزید گذارده بود
آن سر مطهر بلند شد بقدر چهار ارش تا به بالای قصر یزید
صورت را بسمت آن خرابه کرد بعد از آن اشک از چشمهای
مبارکش جاری شد بروی محاسن مبارکش مانند [illegible] جاری شد
عرض کرد اللهم هؤلاء بناتی و هؤلاء اخواتی و هؤلاء
اصحابی خداوندا آیا میبینی که بر عیال و اطفال من مظلوم
غریب چه میکنند بعد رو بخواهرش زینب کرد و فرمود
یا اختاه یا زینباه قومی لرقیة لا تبکی
ای خواهر ای زینب برقیه من بگو گریه نکن چرا رقیه مرا
دلداری نمیدهی او را از گریه ساکت نمائی تا قوم صدای گریه
او را نشنوند ظاهر میشود از صدای که آن اسیران در [illegible]

چند شوکت و شان و اقبال و باب
نشان زان کل جهان ...
بدون منزل مدکر او ماه و منید
اجل باز ... که کوس ... کند
زد و جهان نکنده اند که
که ... هم بد از ایشان ...

بیدار کنون باش که در گور نه
رفته بی بکور آر کور نه

من و تو الان متنبه نمیشویم مگر وقتی که سیلی
مرگ من و ترا از خواب بیدار کند و عمر عزیز
گران بها چون برق یمان میکند در هر نفسی
هر بیاره گوهرهای گران بها از ما فوت
بشود حباب معصوم فرمودند هر نفس کشیدن
در مجلس عزای امام مظلوم ثواب تسبیح
میدهند و ثواب تسبیح بهتر است از سلطنتی
که خداوند عالم بسلیمان ابن داود عطا
فرمود

[illegible]

[illegible]

سکندر که صد سال عالم گرفت
چنان زیر کش آخر بیکدم گرفت

[illegible]

سکندر که بر عالمی حکم داشت
در آن دم که میرفت و عالم گذاشت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: مَن صَلّی عَلَیَّ مَرَّةً لَم یَبقَ لَهُ مِنَ الذُّنُوبِ ذَرَّةٌ

یعنی که هر کس صلوات بفرستد اگر چه یکدفعه باشد، هیچ نمی‌ماند از جمله او گناهی اگر چه ذرّه هم باشد یعنی بقدر ذرّه گناه برای او هیچ نمی‌ماند

[illegible]

مي‌گفت اي عرب مادر اي مظلوم مادر

اي شهيد مادر ديده باز كن و با ما دو حرف

سخن بگو

[illegible]

زن خرابه میگوید یا [illegible] دیدم [illegible] مانند

در غنچه [illegible] باز شد

[illegible]

ای شاه مرا ببخش که دستی ندارم

که بگردنت درآرم و پایی ندارم که

در خدمتت برخیزم

[illegible]

[illegible] قدر بیاد خداداد

[illegible]

جز شیر کبریت کهن در کان نور را

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بازبینی شد
۱۳۷۱ ش
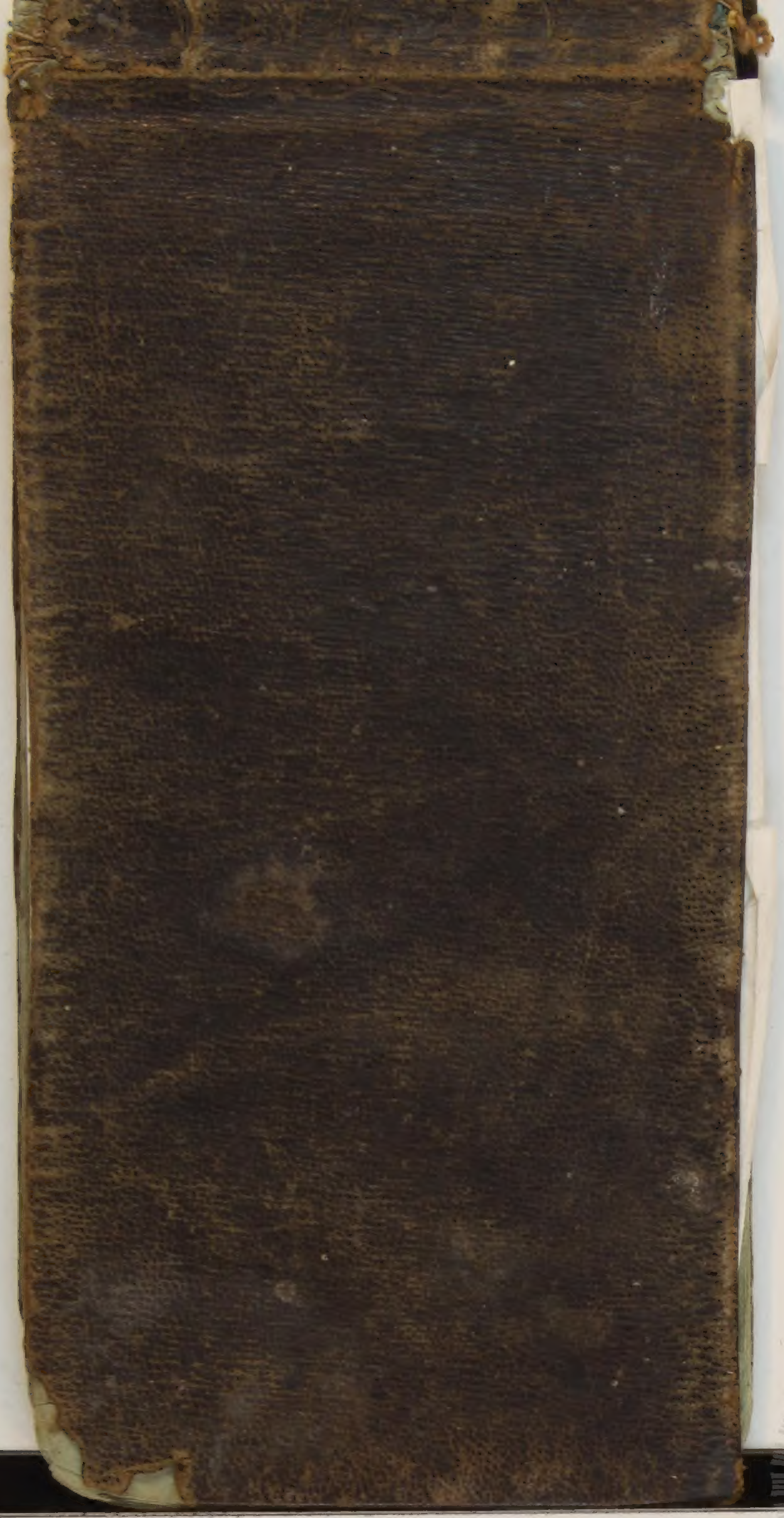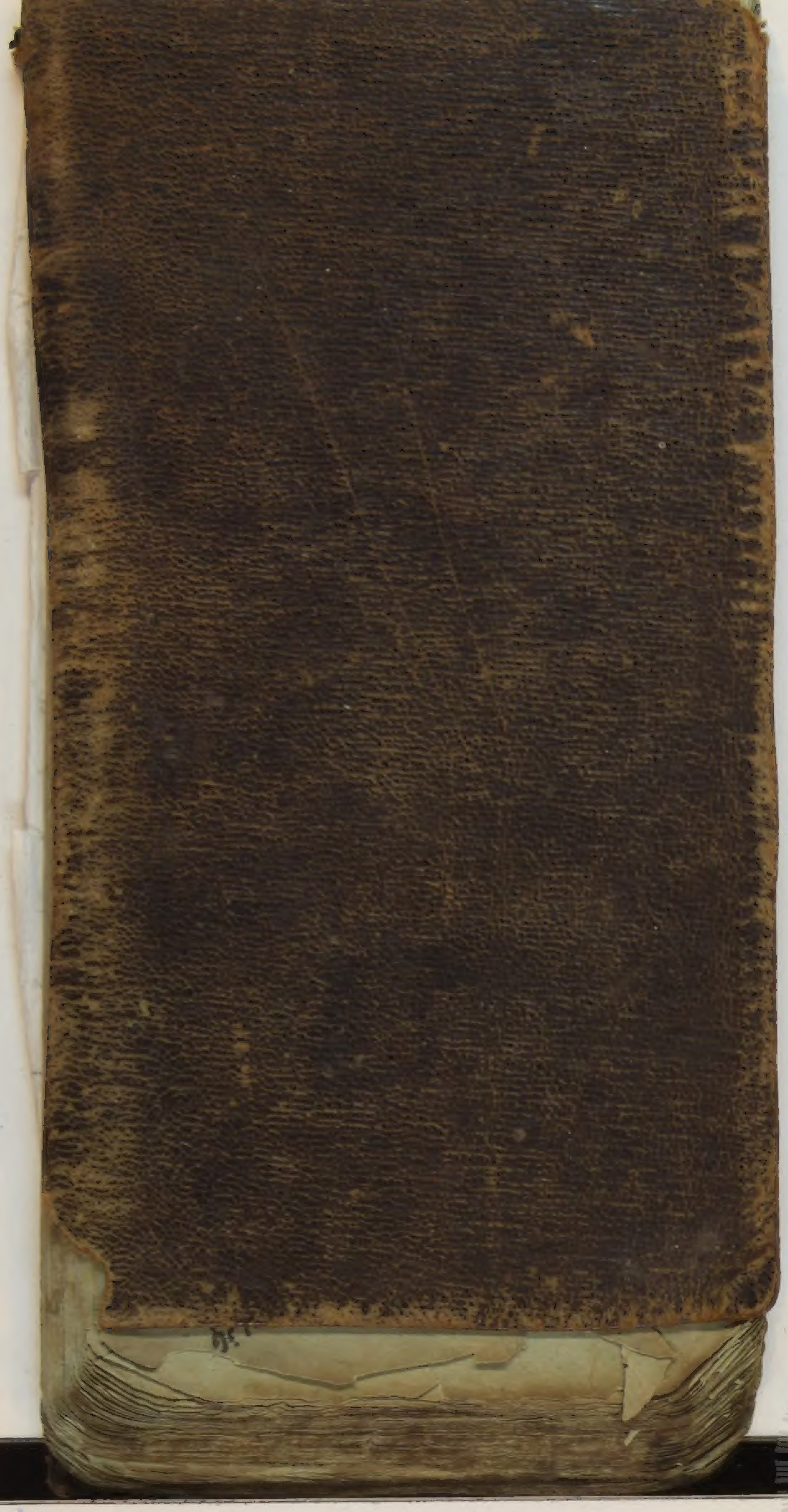
[illegible]